

بررسی نکره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

سیدمسعود سیف^۱، افشین مؤذن^۲

چکیده

در اوایل قرن بیستم میلادی جریان گسترده‌یی پدیدار گشت که نویسندگان آن در اشاره به بحران علم و فرهنگ اروپایی با یکدیگر همصدا بودند. ادموند هوسرل نیز بعنوان یکی از متفکرین برجسته اروپایی در اوایل قرن بیستم، همگام با این جریان، پدیدارشناسی را بعنوان راهکار غلبه بر این بحران همه‌جانبه ارائه میکند که از نظر وی نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا را دربرگرفته است. از نظر او این بحران بصورت فقدان وحدت و انسجام در فلسفه و علوم، اعم از علوم طبیعی و انسانی و همچنین بیگانگی علوم از زندگی روزمره انسان ظهور و بروز یافته است و ریشه‌ها و علل این بحران باید در رویکردهای علمی و فلسفی قرن نوزدهم اروپا جستجو شود. در این قرن پس از مرگ هگل، با تأثر از مکاتب هگلی و نسبی‌انگاری تاریخی برآمده از آنها،

۹۷

۱. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

۲. کارشناس ارشد فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول)؛ moazen.afshin@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲ تاریخ تأیید: ۹۵/۶/۲



جریان‌هایی چون مارکسیسم، بیولوژیسم و هرمنوتیک تاریخ‌گرا پدید آمد که وجه اشتراک همه آنها تمایل به سمت نسبی‌گرایی بود. این جریانها هرکدام از منظر خود با نفی امکان نیل به یک حقیقت واحد و یقینی و همچنین نسبی‌سازی این حقیقت، موجبات بحران مذکور را فراهم آوردند. هوسرل پس از آشکار ساختن ماهیت بحران در مبانی تفکر غرب، از طریق خوانشی انتقادی از ریشه‌گرایی دکارتی و در جهت دستیابی به یک بنیان متقن و وحدت‌بخش برای علوم، روشی را با نام «تأویل پدیدارشناسانه» پیشنهاد نمود که برغم اینکه پس از وی انتقادات فراوانی را برانگیخت، اما به یکی از اصلیت‌ترین عناصر پدیدارشناسی تبدیل شد که تقریباً در تمامی اندیشه‌های پس از هوسرل تأثیرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: ادموند هوسرل، پدیدارشناسی، بحران علوم اروپایی، تاریخ‌گرایی، نسبی‌گرایی، تأویل پدیدارشناسانه

* * *

مقدمه

امروزه، مطالعه «پدیدارشناسی»^۱ بعنوان یکی از مکاتب مهم و تأثیرگذار قرن بیستم، میتواند در فهم بسیاری از مفاهیم فلسفه معاصر نقش قابل‌توجهی ایفا کند. همچنین بررسی آموزه‌های ادموند هوسرل^۲ بمثابة مرکز ثقل و بنیانگذار مکتب پدیدارشناسی که نقش پررنگی در شکلگیری و رواج بسیاری از مفاهیم این مکتب گسترده ایفا کرده و تأثیر فراوانی بر اغلب متفکرین پس از خود بر جای نهاده است، در حل و فصل بسیاری از مسائل امروز بسیار راهگشا خواهد بود. بنظر میرسد که توجه به پدیدارشناسی در ایران پس از بکارگیری این روش توسط هانری کربن^۳ در فلسفه اسلامی آغاز شده باشد.^(۱) از آن زمان تا کنون کم و بیش به چهره‌های برجسته مکتب پدیدارشناسی پرداخته شده است. در سالهای اخیر با معلوم شدن اهمیت پدیدارشناسی و نفوذ آن در تفکر معاصر، تحقیق و بررسی در خصوص این

۹۸

1. phenomenology
2. Edmund Husserl
3. Henry Corbin



حوزه گسترش یافته و علاوه بر ترجمه معدودی از آثار مهم هوسرل همچون تأملات دکارتی و فلسفه بمثابه علم متقن و... و همچنین ترجمه آثار برخی از صاحب‌نظران برجسته در این خصوص، تألیفاتی نیز در حوزه پدیدارشناسی صورت گرفته است که از جمله مهمترین آنها میتوان به اثر «عبدالکریم رشیدیان» در خصوص فلسفه ادموند هوسرل به نام هوسرل در متن آثارش اشاره کرد. علاوه بر این، مقالاتی نیز حول موضوعات اصلی پدیدارشناسی هوسرل ارائه شده و مفاهیم اساسی تفکر هوسرل مورد بررسی قرار داده شده است. در مقاله حاضر تلاش میشود با توجه به نگرش هوسرل در خصوص بحران تمدن غربی و جستجوی ریشه‌های این بحران در تاریخ فلسفه قرن نوزدهم میلادی، ماهیت این بحران را که ضرورت بازنگری در مبانی تمدن غربی را به ما نشان داد تا حدی روشن سازیم. همچنین در انتها راه‌حل پیشنهادی هوسرل را، فارغ از کاستیهای آن که موجبات شکلگیری مکاتب دیگری را فراهم آورد، مختصراً مورد بررسی قرار خواهیم داد.

هوسرل در آثار خود از یک بحران سراسری در تفکر غرب خبر میدهد که در زمان وی کل اروپا را دربرگرفته بود. همانطور که به شرح آن خواهیم پرداخت، ریشه‌های بحران مورد نظر هوسرل باید در فلسفه و علم قرن نوزدهم اروپا جستجو شود؛ بحرانی که آشفتگی فکری در اوایل قرن بیستم و همچنین توجه کافی برای ارائه مکتبی چون پدیدارشناسی و همچنین مکاتب دیگری را که هرکدام از منظر خود به مقابله با آن پرداختند پدید آورد. بررسی تاریخ فلسفه قرن نوزدهم اروپا ما را با فلسفه‌یی مواجه خواهد کرد که رخدادهای مهمی در آن حادث گشته است. در این قرن با مرگ هگل^۱ و رشد بی‌وقفه علوم طبیعی، مکاتبی با تأثر از فلسفه تاریخ‌گرایی هگلی و نسبی‌گرایی موجود در دستاوردهای عظیم علوم طبیعی پدید آمدند که ویژگی اصلی آنها «نسبیت‌گرایی»^۲ بود. با وجود این و همچنین با توجه به اضمحلال بنیاد نظری علوم، جریانهایی به طرق مختلف در جهت بازسازی مبانی فکری علوم تلاش کردند. پدیدارشناسی هوسرل نیز با تلاش برای یافتن نقطه‌یی آغازین برای دستیابی به علمی متقن، با بازگشتی انتقادی به فلسفه دکارت قدمهای بلندی در این راستا برداشت.

1. Friedrich Hegel
2. Relativism

هوسرل و بحران علوم

هوسرل، کتاب *تأملات دکارتی* را که بعنوان یکی از مهمترین آثار وی شناخته شده است، با اشاره به بحران سراسری علم و فلسفه غرب آغاز میکند. او ویژگیهایی را برای این دوره برمیشمارد که در یک نگاه کلی، حکمی است بر انحطاط همه جانبه فلسفه نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم. بر اساس وصفی که وی ارائه میکند، در این دوره انحاء مختلف تفکر علمی از دستیابی به رویه‌ی واحد در طرح مسائل و روش خود ناتوان هستند و بدلیل فقدان فضای معنوی مشترک در میان مکاتب مختلف فلسفی، این مکاتب، از سخن یکدیگر چیزی نمیفهمند و از اینرو، امکان نقد متقابل از همه آنها سلب شده است. عدم وجود یک زبان مشترک و وحدت‌بخش به بیگانگی مکاتب مختلف فکری از یکدیگر انجامیده است که با وجود تولید روزافزون و انبوه متون فلسفی، از هرگونه پیوند درونی بی‌بهره هستند. از نظر وی، فلسفه‌ی که قرار بود جایگزین مناسبی برای خلاء ایمان از دست رفته مغرب زمین به مسیحیت باشد، کل فرهنگ بشری را روشن سازد و آن را در جهت یک فرهنگ خودمختار نوین اصلاح کند، با تفرقه در مبانی خود، اکنون به سستی گراییده است. او در اینباره مینویسد:

تفرقه‌ی که فلسفه معاصر در فعالیت پر هرج و مرجش به آن دچار است، سزاوار تأمل است. [از حیث وحدت علمی]، فلسفه غربی از نیمه قرن گذشته به اینسو، در قیاس با اعصار قبل، در وضعیتی از انحطاط آشکار قرار دارد. [هم در تعیین هدف و هم در طرح مسائل و روش، وحدت در همه جا از بین رفته است]. با آغاز عصر مدرن ایمان دینی بیش از پیش بصورت قراردادی بی‌جان جلوه‌گر شد و ایمان نوین و بزرگی در بشریت اندیشمند پاگرفت، ایمان به فلسفه و علم خودمختار. از این پس کل فرهنگ بشری بایستی بوسیله دیدگاه‌های علمی هدایت و روشن میشد و بدینوسیله در جهت یک فرهنگ خودمختار نوین اصلاح میگردد.

در عین حال این ایمان جدید نیز به سستی گراییده و دیگر ایمانی حقیقی نیست؛ نه کاملاً بدون دلیل. در واقع بجای فلسفه‌ی واحد و زنده با تولید روزافزون و بی‌پایان نوشته‌های فلسفی روبرویم که در عین حال از هرگونه پیوند درونی

بی‌بهره است. بجای مبارزه‌ی جدی میان نظریه‌های متنازع که همان منازعه آنها بقدر کافی گویای همبستگی درونی آنهاست، بجای اشتراک بنیادی و ایمان خلل‌ناپذیر مؤلفانشان به فلسفه‌ی حقیقی، با شرح و نقدهای ظاهری و با جلوه‌ی کاذب از همکاری حقیقی و همیاری در کار فلسفی مواجهیم. هیچ اثری از کوششهای متقابل، از آگاهی نسبت به مسئولیتها، از روحیه همکاری جدی برای دستیابی به نتایجی که با نقد متقابل پالایش یافته و قادر به مقاومت در برابر هرگونه نقد احتمالی باشند، مشاهده نمیشود. همچنین جایی که به تعداد فیلسوفان، فلسفه وجود دارد چگونه پژوهش و همکاری حقیقی میسر است؟ البته هنوز گردهماییهای فلسفی برگزار میشود، اما در آنها نه فلسفه‌ها، بلکه فیلسوفان با یکدیگر ملاقات میکنند. آنچه فلسفه‌ها کم دارند فضای معنوی مشترکی است که بتوانند در آن با یکدیگر تماس یابند و یکدیگر را بارور کنند. شاید در درون بعضی مکتبها یا گرایشها وحدت بهتر حفظ شده باشد، اما همین حالت خاص مؤید آن است که خصلتی که برای وضعیت عمومی فلسفه، دست‌کم در نکات اساسی آن، قائل شدیم صادق است.^(۲)

این نگرش هوسرل در خصوص اوضاع و احوال علم و فرهنگ معاصر اوست که میتواند بعنوان گزارشی از انحطاط همه جانبه علم و فلسفه غربی و همچنین بی‌رمق شدن آرمان فلسفه برای دستیابی به یک علم واحد و ایمان علمی خود بنیاد در نظر گرفته شود. او در بحران علوم اروپایی^(۳) سه صورت از بحران را از یکدیگر متمایز میکند. اولین جنبه از این بحران، «بحران در علوم طبیعی و علوم انسانی» است. هوسرل علوم طبیعی را بعنوان علمی مشخص میکند که بنحو اولیه با دو وصف «ابژکتیو» (عینی)^۱ و تجربی تعریف میشوند و برآن هستند تا بر اساس قوانین ضروری علیت به توصیفی تجربی از طبیعتی دست یابند که در این علوم بمتابه امری فی‌نفسه در مقابل سوژه فهمیده شده است. علوم انسانی نیز از نظر وی علمی معنوی و روحانی هستند. این علوم از «روح»^۲ که حوزه آن عمدتاً با عنوان حوزه «درونی» (فطری)^۳ مشخص میشود بحث میکنند. از اینرو علوم انسانی، قواعد ضروری درونی را دنبال میکنند و

۱۰۱

1. objective
2. geist
3. inner



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

بهمین دلیل این علوم را میتوان علمی «سوبژکتیو»^۱ یا ذهنی نامید. البته هوسرل خاطرنشان میکند که در علوم انسانی نیز بنحوی جنبه‌های عینی وجود دارد که او با عنوان «روح ابژکتیو» به آنها اشاره میکند. همچنین وی «بحران» را اینگونه تعریف میکند واژه «بحران» که ترجمه لفظ «Krisis» یونانی است، دال بر یک «لحظه (دقیقه) جدایی»^۲ و یا تقسیم کردن است که در شکل افراطی آن میتواند معنای یک «اختلاف»، «نزاع» و یا «تجزیه» یک وحدت اصیل در نظر گرفته شود. بنابر این مقدمات، او اظهار میکند که انواع علوم طبیعی و انسانی و همچنین زیرمجموعه‌های آنها که هرکدام با حوزه متفاوتی از واقعیت مرتبط هستند، در یک نزاع و درگیری بر سر روشها و رهیافتهای خویش به «جهان» به سر می‌برند. این دقیقاً در مقابل آن چیزی است که هوسرل بعنوان وظیفه اصلی علم بعنوان تهیه معرفتی واحد و کلی از جهان معرفی میکند. از نظر وی، اگرچه اختلاف و تفرقه در میان علوم مختلف وجود دارد، اما این اختلاف و تفرقه نمیتواند مطلق باشد و علوم برای حقیقتاً علمی بودن، باید بنحوی دارای وحدت باشند.^(۴)

صورت دیگری از بحران که هوسرل به آن اشاره میکند «بحران فلسفی» است. در خصوص بحران علوم طبیعی، با توجه به پیشرفت فوق‌العاده آنها، شاید بنظر برسد که سخن گفتن از یک بحران کمی دشوار و اغراق‌آمیز است و پیشرفتهای درونی علوم طبیعی تا حدی بتواند سردرگمی داخلی آنها را بپوشاند. اما بحران فلسفه، بحرانی مشهود است که از نظر وی در عدم اعتماد به نفس فلسفه و ایمان از دست رفته آن به اهداف، وظایف و آرمانهای دیرپای خود خلاصه میشود. فلسفه‌یی که نام راستین علم حقیقی و اصیل بود و تلاش میکرد تا بعنوان یک علم متقن^۳ جهان را پیش از تقسیم آن در حوزه‌های مختلف دقیقاً همانطور که هست درک کند، فلسفه‌یی که یک بنیاد نهایی و یک علم کلی بود و بعنوان یک بنیاد مستحکم و یک نظام معرفتی نهایی^۴ وحدت‌بخش در میان علوم مختلف عمل میکرد، حال خود را از وظایف اصلی خویش کنار میکشید و حتی این وظایف را توسط کسانی چون «پوزیتیویستها» که احساس میکردند علم طبیعی تنها معیار حقیقت است، مورد تمسخر قرار میداد. «تاریخ‌گرایان» به فلسفه بعنوان رشته‌یی که چیزی درباره «جهان

1. Subjective
2. moment of separation
3. rigorous science
4. ultimate

چنانکه هست» نمیگوید مینگریستند و معتقد بودند که فلسفه تنها نگرشهایی خاص را از جهان آشکار میکند. آنها هر ادعای دست‌یافتن به اتقان و کلیت نهایی را بعنوان سخنی بی‌معنی از یک نقطه‌نظر تاریخی خاص معرفی میکردند و همین امر کار فلسفه برای عمل کردن بعنوان بنیادی محکم برای علوم را دشوار ساخت. علاوه بر اینها، علوم تجربی نیز با موفقیت‌های خود در زمینه رشته‌های تخصصی، تشویق شدند تا از موضع خود حکم حذف فلسفه را صادر کنند.

سومین جلوه‌گاه بحران مذکور که هوسرل به بررسی آن میپردازد، «بحران فرهنگ و از دست رفتن معنای علوم برای زندگی انسان» است. ممکن است بنظر برسد که بحران، در علوم طبیعی، انسانی و فلسفه بصورت امری انتزاعی است که نقش کمی در مسائل و عملکرد ما در زندگی روزمره دارد. ممکن است فکر کنیم که این بحران به هیچوجه مانع عملکرد علوم تجربی نیست، اما از نظر هوسرل این نگرش خود یکی از نشانه‌های بحران است. او میگوید: زمانی بود که دانشمندان نه تنها علاقمند به عملکرد علوم بودند، بلکه بمعنای آنها نیز توجه داشتند. هرکدام از پروژه‌های علمی بنحوی در نسبت با زندگی تعریف میشدند و برخاسته از پرسشهایی بودند که از عمق وجود انسان نشئت گرفته بود. اما اکنون، با «از خودبیگانگی»^۱ علوم، آنها معنای خود را برای زندگی انسانها از دست داده‌اند و این ریشه بحرانی است که نه تنها دانشمندان و جوامع علمی را تحت‌تأثیر قرار داده است، بلکه نوعی بی‌قراری و ناراحتی را نیز در کل فرهنگ اروپا بوجود آورده است؛ چراکه در فرهنگ اروپا، بنیاد تمام فعالیتها را رهیافت عقلی به زندگی صورت بخشیده و این باور نهادینه شده است که میتوان با پرسشهای غایی زندگی، بنحوی علمی برخورد کرد.^(۵)

نگاهی گذرا به تاریخ فلسفه قرن نوزدهم اروپا میتواند ویژگیهایی را که هوسرل برای این دوره ذکر میکند تا حدی به اثبات برساند. در این مقطع زمانی، ما با جریانهای عظیم فلسفی و همچنین فلاسفه برجسته بسیاری برخورد میکنیم که هرکدام بتنهایی قابل تأمل و بررسی فراوان هستند. جریانهایی چون ایدئالیسم^۲ آلمان با فلاسفه بزرگی همچون فیخته^۳، هگل، شیلینگ^۴ و منتقدین آنها؛ فلاسفه‌یی چون

1. self-alienation
2. Idealism
3. Gottlib Fichte
4. Friedrich Schelling



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

شوپنهاور^۱ (۶) و فوئرباخ^(۷)؛ مارکس^۲، انگلس^۳ (۸) و جریان عظیم ماده‌باوری دیالکتیک^۴ (۹)؛ جریان ماده‌باوری نا-دیالکتیکی^۵ (۱۰)؛ کی‌یرکگارد^۶ (۱۱) و سرچشمه‌های اگزیستانسیالیسم^۷ (۱۲)؛ جنبش نوکانتی^۸ (۱۳)؛ دیلتای^۹ (۱۴)؛ هواداران مابعدالطبیعه استقرائی^{۱۰}؛ نیچه^{۱۱}؛ جنبشهای پوزیتیویستی^{۱۱} (۱۶) و بسیاری دیگر. با مشاهده این اسامی و مکاتب مختلف که هر کدام دارای مبانی و نظام نظری خاص خود هستند بسادگی میتوان به هیاهوی نظری اروپا در قرن نوزدهم پی برد.

همچنین برتراند راسل^{۱۲} این ویژگی فلسفه قرن نوزدهم را تأیید کرده و بر پیچیدگی آن صحنه میگذارد. از نظر وی، حیات فکری قرن نوزدهم بغرنجتر از همه قرنهای گذشته است. او عللی را برای این امر برمی‌شمارد که از جمله آنها میتوان به این موارد اشاره کرد: وسعت یافتن میدان جولان فکر نسبت به زمانهای دیگر بخاطر ورود سهم روسیه و آمریکا و همچنین فلسفه‌های قدیم و جدید شرقی به این حیات فکری؛ تبدیل شدن علم به منبع نوآوری از قرن هفدهم به بعد و نیل به فتوحاتی بزرگ در رشته‌هایی نظیر زمین‌شناسی، زیست‌شناسی و شیمی آلی؛ دگرگون گشتن ساختمان اجتماعی توسط تأثیرات صنعت، اقتصاد و تولید ماشینی و رواج نگرشی تازه به افراد بشر و نیروهای آنها در ارتباط با محیط مادی خود و همچنین طغیان عمیقی بر ضد دستگاههای فکری و سیاسی و اقتصادی که هم فلسفی بود و هم سیاسی و حملاتی را بر ضد بسیاری عقاید و سازمانها برانگیخت که تا آن زمان حمله به ساختشان غیرممکن مینمود. (۱۷)

البته تعدد نظامهای فلسفی را نمیتوان بعنوان بحران در قرن نوزدهم بحساب آورد و

1. Arthur Schopenhauer
2. Karl Marx
3. Friedrich Engels
4. dialectical materialism
5. non-dialectical materialism
6. Soren Kierkegaard
7. existentialism
8. neo-Kantianism
9. Wilhel Dilthey
10. Friedrich Nietzsche (1844-1900)
11. positivism
12. Bertrand Russell

حتی شاید بتواند این امر را نشانی از پویایی و حیات زنده فکری و فرهنگی یک جامعه در نظر گرفت؛ برای مثال، کاپلستون در خصوص این دوره معتقد است:

در جهان فلسفی آلمان در سرآغاز سده نوزدهم، یکی از چشمگیرترین شکوفندگیهای تفکر متافیزیکی را مییابیم که در تاریخ دراز فلسفه غربی روی داده است. در این دوران با سیستمهایی روبرو هستیم که از پی یکدیگر می‌آیند و برداشتهایی بی‌مانند از حقیقت و زندگی بشری و تاریخ دارند.^(۱۸)

از نظر وی، ازدحام و تعدد مکاتب فلسفی نه نشانی از بحران فکری و انحطاط فلسفه غرب، بلکه نشان شکوفایی تفکر متافیزیکی است که حیات پویای فلسفه را نوید میدهد. اما با چنین نگاهی به موضوع، سرنخهای بحرانی را که هوسرل وصف میکند در کجا باید جست؟ چه چیز موجب شد که هوسرل فلسفه قرن نوزدهم را دچار انحطاطی آشکار بداند که در آن بجای فلسفه‌ی واحد و زنده با تولید روزافزون و بی‌پایان نوشته‌های فلسفی پراکنده روبرو هستیم.

ممکن است در وهله اول بنظر برسد که هوسرل استثنائاً نظری بدبینانه نسبت به پویایی علمی و تعدد مکاتب دارد و این عقیده در آن زمان چندان فراگیر نبوده است. اما باید بدانیم که تشخیص بحران، نگرش بنیادین هوسرل نسبت به فلسفه و همچنین لزوم بازنگری در مبانی فلسفی به هیچوجه در زمانه وی رویکردی غیر معمول نبود و چه بسا بتوان نوشته‌های هوسرل در خصوص بحران را بعنوان مثالی از یک جریان گسترده در دهه اول قرن بیستم در نظر گرفت که توسط متفکران زیادی از رویکردهای نظری گوناگون دنبال میشد. جریانی که گفتمانهای حاضر در آن مشترکاً معتقد به ورشکستگی انحاء گذشته تفکر، ضرورت از بین بردن ویرانه نظامهای فکری گذشته و همچنین تجدیدنظر بنیادین در بسیاری از مبانی خود بودند. از جمله این گفتمانهای بحران در اوایل قرن بیستم میتوان به سه جریان عمده اشاره کرد: «پوزیتیویسم منطقی» و شخصیتی مرکزی آن رادولف کارناپ^۱ که بر مفهوم «آغازی نو و بنیادین» تأکید میکرد؛ جریان دیگری که «تاریخ‌گرایی»^۲ و بحران برآمده از آن را که بواسطه خودداری این رویکرد از هرگونه ادعای هنجاری و درنهایت اخذ رویکردی نسبی‌گرا حاصل آمده بود مورد نقد قرار میداد؛ همچنین

۱۰۵

1. Rudolf Carnap (1891-1970)
2. historicism



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

گفتمان بحرانی در خصوص «بحران شهود»^۱ حول این ادعا که علم مدرن ارتباط خود را با تجربه معمول و روزمره از دست داده و این امر موجب ایجاد بیگانگی زندگی معمول و روزمره انسانی از علم و تکنولوژی شده است.^(۱۹)

هوسرل در عین همراهی با این جریانها در تشخیص بحران و نقد فلسفه موجود، گهگاه نقدهایی را بر این جریان انتقادی وارد میکند و موضعی متفاوت و منحصربفرد برمیگزیند؛ برای مثال او اگرچه همچون کارناپ بر «آغازی نو و بنیادین» تأکید میکند، اما با این عقیده که بنیادها و زمینه‌های چنین آغازی قبلاً بوسیله علوم فراهم شده، مخالف است. او استدلال میکند که پوزیتیویستهای منطقی به اندازه کافی در نقد خود از فلسفه سنتی رادیکال نبوده‌اند. آنها ایده رهیافت و روش علمی را با رهیافت و روش علوم طبیعی اشتباه گرفته‌اند و از اینرو، بجای اینکه مبانی «طبیعت‌گرایی»^۲ مدرن را به پرسش بکشند، فلسفه علم خود را بر اساس علوم طبیعی مدرن طراحی کرده‌اند. همچنین وی با نوشتن مقاله «فلسفه بمثابه علم متقن تا حد زیادی موضع خود را نسبت به تاریخ‌گرایی و نسبت‌گرایی برآمده از آن، روشن میکند. او در این مقاله استدلال میکند که فلسفه بواسطه طبیعی‌سازی ذهن و همچنین دستاوردهایی فرهنگی نهادینه شده براساس روانشناسی و تاریخ، در معرض تهدید است. البته باید بدانیم که هوسرل در کتاب بحران بنحوی از شدت این نقد و نظر میکاهد و برای مثال، با پذیرش امکان یک فلسفه تاریخ، آن را به فهم مناسب از تحلیل پدیدارشناسانه استعلایی متوقف میکند. در خصوص «بحران شهود» نیز وی بر «شهود» بعنوان بنیادی برای رهیافت خود تأکید میکند و با بکارگیری مفهوم «زیست جهان»^۳ و همچنین پیشنهادهایی در جهت بدست آوردن راه تجربه جهان بنحوی پیشا علمی، در راستای نزدیک کردن جهان علمی به زندگی روزمره انسانی تلاش میکند.^(۲۰)

بحران و زمینه‌های بالیدن پدیدارشناسی در قرن نوزدهم

مرگ هگل را میتوان سرآغاز دورانی پر فراز و نشیب در قرن نوزدهم اروپا در نظر گرفت که منجر به فروپاشی وحدت‌نظری در نظام هگلی و پدید آمدن جریانات

۱۰۶

-
1. crisis of intuition
 2. naturalism
 3. Life-world



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵

نسبی‌گرایی همچون سوسیالیسم^۱، ماتریالیسم دیالکتیک، بیولوژیسم^۲ و مکاتبی از این دست شد. متفکرین برای مقابله با این نسبی‌گرایی و هرج و مرج ناشی از خلل میان علوم طبیعی و نظری، رویکردهای متفاوتی در پیش گرفتند. گروهی از علوم به متافیزیک بازگشتند، برخی جستجوی مبنایی برای دستاوردهای علوم طبیعی را در همان حوزه علوم طبیعی و در اشکال ماده‌گرایی و مونیسم دنبال کردند و برخی دیگر با بازگشت و احیای مکاتب گذشته سعی کردند به این مسائل پاسخ دهند. هربرت اسپینگلبرگ^۳ در مقدمه جنبش پدیدارشناسی، تصویر خوبی از مختصات این دوره ارائه می‌کند که می‌تواند در شناخت و فهم رخدادهای فلسفه قرن نوزدهم و همچنین نسبت آنها با رویکرد پدیدارشناسی به ما کمک کند. او زمینه‌های بالیدن پدیدارشناسی را در هفت مورد بترتیب زیر خلاصه می‌کند:

(۱) افول و فروپاشی فلسفه نظری به هیئت عظیم هگلی (۲) پیشرفت شتاب گرفته علوم طبیعی در کنار علوم تاریخی [یا انسانی] که منجر به بالیدن اصالت تاریخ یا تاریخ‌گرایی نسبی‌انگازانه خاصی شد. (۳) توفیق بسیار موقت و محدود تلاشهایی که برای ساختن هیئتهای تألیفی نظری جدید براساس شالوده‌های علمی جدید صورت گرفت که نمونه آنها فلسفه‌های نیمه نظری هرمان لوتسه، ادوارد فون هارتمان، ویلهلم وونت و هربرت اسپنسر بود. (۴) کوشش پرنگتر خود علوم طبیعی برای بدست گرفتن این کار در قالب ماده‌گرایی فراگیر و یگانه‌نگاری. (۵) کوشش همانقدر سرسختانه و موفقیت‌آمیز تحصیلگرایی در اشکال قاره‌یی و بریتانیایی برای اینکه خود را از شر بازمانده‌های نظری رها سازد و پژوهش صرفاً علمی پدیدارها یا داده‌ها را که تا حد داده‌های حسی بیواسطه تحصیلگرایی عریان شده باشد بجای آن بنشاند. (۶) تلاش مرتبط با کوشش پیشین برای تبدیل فلسفه به شاخه‌یی از روانشناسی که منجر شد به شکل‌گیری و بالندگی آنچه بعدها «اصالت روانشناسی» نامیده شد و سرانجام (۷) تلاشهای هرچه بیشتر برای بازیابی مأمنی از راه احیا و بازنگری مراحل کنار نهاده شده تفکر اروپایی نظیر مکتب نوکانتی و در محافلی بسیار گوناگون، نوتومیسم.^(۲۱)

۱۰۷

1. socialism
2. biologism
3. Herbert Spiegelberg



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۹۷-۱۲۰

همانطور که اسپیکلبرگ تقریر کرده است، اولین ویژگی مؤثر در قرن نوزدهم، فروپاشی فلسفه نظری و دستاوردهای هگل در این زمینه است. پس از مرگ هگل که در طول دوران زندگی خویش بعنوان بزرگترین فیلسوف آلمانی بشدت بر بحثهای فلسفی زمان خود مؤثر بود، فلسفه تا حد زیادی تغییر کرد. در مواردی گرایشهای جدیدی بوجود آمدند و در موارد دیگر، برخی سهم خود را در فلسفه از دست دادند و یا حتی بطور کامل ناپدید شدند. البته هگل گرای نمرد، اما وقتی هگل از صحنه رفت، این مکتب به سرعت تغییر کرد. زمانی که هگل در سال ۱۸۳۱م درگذشت، مکاتب هگلی دیگر بنا شده بودند و پس از مرگ وی به تکه‌های زیادی در هم شکستند.^(۲۲)

کاپلستون نیز به تحولات نظری اروپا پس از مرگ هگل اشاره کرده و آن را چنین ارزیابی میکند:

میتوان گفت که مرگ هگل در ۱۸۳۱م پایان یک دوره بود؛ زیرا افت ایده‌باوری مطلق و برآمدن جهتهای دیگری از اندیشه را در پی داشت. حتی علم مابعدالطبیعه (متافیزیک) راه دیگری در پیش گرفت و آن پشتگرمی بی‌مانند به قدرت فلسفه نظری که بویژه هگل از آن برخوردار بود، دیگر هرگز بدست نیامد. ایده باوری آلمانی اگرچه موشک‌وار به آسمان پرید و پس از زمانی نه چندان دراز فروپاشید و برخاک افتاد، اما پرش (آن) سخت خیره‌کننده بود.^(۲۳)

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در فلسفه قرن نوزدهم، اوج گرفتن نسبیت‌گرایی در انواع گوناگون آن، همپا با گسترش علوم طبیعی و تاریخی است. نسبیت‌گرایی در انحاء اصلی خود به صورتهای «اصالت تاریخی»، «اصالت زیست‌شناسی» و «اصالت جامعه» ظهور پیدا کرد و هگلیان نقش بسزایی در پدیدار گشتن آن ایفا کردند. تأثیر مکتب هگلی در توسعه نسبیت‌گرایی قرن نوزدهم تا حد زیادی با ابعاد دوگانه نظریه هگل در خصوص «عقلانیت» مرتبط است. هگل از یکسو بر ماهیت «همه - گیر» و «مطلق» عقلی تأکید میکند که دارای قدرت نامتناهی است و بر این اساس اطمینان میدهد که تاریخ جهان در جریان خود واجد «عقلانیت» است و از سوی دیگر ابعاد تاریخی عقل و فهم انسان را برجسته میکند و بعد تاریخی قدرتمندی به آن میبخشد. از نظر هگل، از دوره‌های مختلف تاریخی امکانات متفاوتی برمیخیزند که هرکدام فهم و معرفت انسان

را در انحاء متفاوتی شکل می‌دهند. با وجود این دو بعد در اندیشه هگل، متفکران متعددی تنها بر بعد تاریخی عقلانیت و تفکر هگلی تأکید کردند و از مفهوم استعلایی عقلانیت هگل غافل شدند، از اینرو «تاریخ‌گرایی» بعنوان نگرشی جان‌گرفت که اموری همچون عقلانیت، حقیقت و موجه بودن را با شرایط تاریخی و اجتماعی خاص آنها پیوند می‌زد.

اما ظهور و بروز تأثیر هگلیان بر توسعه «نسبیت‌گرایی» و بطور خاص «نسبیت‌گرایی تاریخی» را از سه طریق عمده میتوان دنبال کرد: طریق اول، طریق نگرش تاریخ‌گرایان مارکسیستی و نئومارکسیستی است که تاریخ‌گرایی آنها در اظهارات «کارل مارکس» و «فردریش انگلس» مشهود است؛ برای مثال، آنان معتقدند که ایده حاکم در هر عصر، همان ایده طبقه حاکم است و ایده‌های حاکم، چیزی بیشتر از اظهار ایده‌آل نسبت‌های مادی مسلط نیست. این عقیده بعنوان آخرین دیدگاهی که توسط تفکر مارکسیستی گسترش و توسعه یافت، به نسبیت‌گرایی تاریخی منجر شد. انگلس در مقابل نظریه اخلاق جهان شمول یوگن دورینگ^۱ استدلال می‌کند که حوزه‌ها و حدود اخلاق با یک اصل غیر قابل بحث سروکار ندارند؛ چرا که حقیقت و خطا اعتبار مطلق خود را تنها در یک فضای بشدت محدود شده به دست می‌آورند و بخصوص در مورد مسائل درگیر با علوم انسانی یا علوم تاریخی حتی منطقی نیز نمیتواند حقایقی قطعی در اختیار ما قرار دهد. او استدلال می‌کند که حقایق «نسبی» هستند و مثلاً هر درکی از یک الگو و تأثیرات اشکال معین جامعه و دولت، محدود به یک زمان خاص است.^(۲۴)

طریق دیگری که میتوان در آن تأثیر هگلیان بر نسبیت‌گرایی را روشن کرد، تأثیر تاریخ‌گرایی هگلی در عقاید ویلهلم دیلتای بعنوان یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار فلسفه قاره‌یی بخصوص در هرمنوتیک^۲ و اگزیزتانسالیسم^۳ است. از نظر وی، هر مفهوم، وحدتی است «خود-شمول»^۳ با افقهای^۴ خاص خودش. او همچنین باور دارد که مطلق یا «روح عینی» هگلی، خود را از طریق متون و کاربردهای متفاوت

۱۰۹

1. Eugen Düring
2. hermeneutics
3. self-contained
4. horizon



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

زبان آشکار میکند و به همین صورت برای مطالعه در دسترس قرار میگیرد؛ اما فقط بنحوی سوژکتیو که روشهای علوم طبیعی کاملاً برای چنین هدفی نامناسب هستند. بعقیده وی، تمام ارزشها و نظامهای باوری که در دوره‌ی از تاریخ ظهور میابند واجد ظهورات شرایط و فهمهای تاریخی خود هستند. دوره‌های تاریخی متفاوت، ارزشها و هنجارهای متفاوتی تولید میکنند که هرکدام خود را بمثابة اموری نامشروط و کلی نشان میدهند. ما بواسطه کسب آگاهی از تضاد این ظواهر بی‌قید و شرط با ارزشهای مطلق، به این کشف نایل میشویم که آنها بنحوی تاریخی «محتمل» هستند. البته دیلتای این نسبت‌گرایی را در راستای یک هرج و مرج و اغتشاش در شناخت نمیدانست و آن را بعنوان راهی برای غلبه بر تفکرات جامد و دگماتیک و در تقابل با قدرتهایی مطرح میکرد که خود را بعنوان حقایق مرکزی تاریخ معرفی میکردند؛ اما به هر حال تاریخ‌گرایی دیلتای همانند همتای مارکسیستی آن، به چیزی انجامید که خود او «نسبیت‌گرایی تاریخی» مینامد.^(۲۵)

علاوه بر اینها، هوسرل در *ایده‌پدیدارشناسی* طریق دیگری از نسبت‌گرایی را معرفی میکند. او در خلال بحثی در خصوص «رویکرد طبیعی»^(۲۶) در توضیح این نگرش نسبی‌انگارانه اینگونه مینویسد:

بدون شک، معنای واقعی حجیت منطقی که تفکر طبیعی خواب تشکیک در آن را هم نمیبیند اکنون مورد شک و شبهه است و اندیشه‌هایی از نوع زیست‌شناختی تحمیل میشوند. [مثلاً] نظریه جدید تحول را به یاد بیاوریم که طبق آن انسان اثر تنازع بقا و انتخاب طبیعی تحول یافته و موازی با آن هوش او هم طبیعتاً دچار تحول شده و همراه با هوش او کلیه صور مشخص آن بویژه صور منطقی آن تحول یافته‌اند. آیا این همان عقیده نیست که برحسب آن صور و قوانین منطقی بیانگر ویژگی عرضی نوع بشرند که میتوانست متفاوت [از آنچه اکنون هست] باشد و در طی تحول آتی او تفاوت خواهد کرد؟^(۲۷)

اندیشه‌هایی از نوع زیست‌شناسانه و کلیدواژه‌هایی همچون «نظریه تحول»، «تنازع بقا» و «انتخاب طبیعی» که هوسرل در اینجا به آنها اشاره میکند، بطورکل، به نگرشهای بیولوژیسمی و مشخصاً به نظریه تکامل چارلز داروین^۲ اشاره دارند.

1. natural attitude
2. Charles Darwin (1809-1882)



نظریه تکامل داروین که حوالی نیمه دوم قرن نوزدهم مطرح شد، سعی در اثبات این فرضیه داشت که آدمی براساس قانون تکامل انواع، همواره از آغاز پیدایش دستخوش تغییر و تحول بوده و هویت او به میمون پیوند خورده است. براین اساس، انسان در سیر طبیعی خود از میمون به وضعیت فعلی رسیده است.^(۲۸) همچنین داروین این فرضیه را مطرح کرد که تغییر گونه‌ها بعنوان نتیجه تأثیرات محیطی رخ میدهد و تأثیرات محیط میتواند موجودات را بنحوی پیچیده متناسب با زیستگاه آنان شکل دهد. از نظر او حیوانات (که انسان و کلیه ساختارهای آن نیز جزئی از این دسته بحساب می‌آید) میتوانند رفتارهای خود را توسعه دهند و اگر بیش از چند نسل تمرین کرده باشند، این رفتارها بصورت غریزی درخواهند آمد؛ به این معنی که بدون یادگیری ظاهر میشوند. از نظر داروین، تمام ساختارها یا بطور مستقیم و یا بنحو وراثتی، اثر ترکیبی عادات هستند و ساختارهای ذهنی نیز همانطور که هوسرل هم بدان اشاره میکند، از این معادله مستثنی نیستند.^(۲۹)

بدین ترتیب، بنظر میرسد که نسبت‌گرایی قرن نوزدهم پیوندی ناگسستنی با تاریخ‌گرایی دارد و حقانیت این امر در نسبت انکارناپذیر مکاتبی که شرح مختصر آنها از نظر گذشت با تاریخ‌گرایی مشهود است. هوسرل خود نیز به تاریخ‌گرایی و نسبت‌گرایی برآمده از آن اشاره میکند. از نظر او این نسبی‌گرایی با روانشناسی‌گرایی نیز که هوسرل خود ابتدا، در رساله تحلیلی روانشناسانه درباره مفهوم عدد که تحت نظر کارل اشتومپف^۱ از شاگردان فرانتس برنتانو انجام شد، معتقد به آن بود پیوندی نزدیک دارد.^(۳۰) هوسرل در رساله فلسفه بمثابه علم متقن درباره نسبت تاریخ‌گرایی و نسبت‌گرایی و همچنین پیوند آن با اصالت روانشناسی چنین مینویسد:

تاریخ‌گرایی جایگاه خود را در قلمرو واقعی زندگی تجربی روح مییابد و هنگامی که زندگی تجربی روح را مطلقاً، بدون اینکه آن را بطور دقیق طبیعی نمایم (بویژه زمانی که معنای خاص طبیعت، از تفکر تاریخی فاصله داشته باشد و آن را به هر حال از طریق تعیینش بطور کلی تحت تأثیر قرار ندهد) فرض میکند، نوعی نسبی‌گرایی پدید می‌آید که پیوندی نزدیک با روانشناسی‌گرایی طبیعت‌گرا دارد و دچار مشکلات شکاکانه مشابه است.^(۳۱)

1. Carl Stumpf (1848-1936)



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

نمیتوان از نسبت‌گرایی و فلسفه قرن نوزدهم سخن گفت اما به نیچه اشاره‌ی نکرد. در مورد نیچه سخت است که او را بطور گسترده‌ی با نسبت‌گرایی مشترک بدانیم، اما به هیچوجه نمیتوان نقش او را در برآمدن نگره بحران در قرن بیستم نادیده گرفت. حتی در جاهایی که در نگاه اول هیچ اثری از وی وجود ندارد و یا خط مستقیمی از تأثیر وی نمیتوان یافت، فلسفه او پیشاپیش از بسیاری از مفاهیم کلیدی فلسفه قرن بیستم خبر میدهد. نیچه بر این عقیده است که ما بواسطه دستورزبان گمراه شده‌ایم. او همچنین از نگرشی «عمل‌گرا»^۱ دفاع میکند^(۳۲) و بر آن است که دانش، ابزاری است در خدمت قدرت و بنابراین، با قدرت رابطه مستقیم دارد. از نظر وی، «دانش دوستی» بر خواست قدرت یا «قدرت دوستی» متکی است و هدف دانش، دانستن بمعنای دریافتن حقیقت مطلق بخاطر خود آن نیست، بلکه دانش بدنبال چیرگی است. ما تا آنجا که نیازهای عملیمان میطلبد خواهان آنیم که دریافتهای حسی خود را چارچوب‌گذاری کنیم، سامان بخشیم و شکل دهیم. نیچه وجود حقیقت مطلق را رد میکند و این مفهوم را برساخته دست فیلسوفان ناخرسند از عالم «شونده»^۲ میدانند که در پی یافتن جهان پایدار هستی به وجود آورده‌اند.^(۳۳)

همانطور که اسپینگبرگ تقریر کرده است، از دیگر ویژگیهای تفکر نیمه دوم قرن نوزدهم پس از فروپاشی فلسفه هگل و برآمدن انحاء مختلف نسبت‌گرایی، تلاشهایی بزعم وی ناموفقی برای بازسازی نظری است که توسط مکاتب مختلف به روشهای متفاوتی انجام شد. از جمله این رویکردها تلاشهای امثال هرمان لوتسه^۳ و ویلهلم وونت^۴ بود که از رشته‌های علم به فلسفه روی آورده بودند و با بازگشت به فلسفه و متافیزیک بدنبال مأوایی برای علم می‌گشتند؛ مثلاً هرمان لوتسه ابتدا در لایبزیگ آلمان پزشکی میخواند و سپس به فلسفه روی آورد. او در عین اینکه برداشتی مکانیکی از طبیعت داشت و معتقد بود که باید این برداشت به روانشناسی نیز گسترش یابد، بر این عقیده بود که برخی واقعیتهای تجربی وجود دارند که میدان کاربرد برداشت مکانیکی از طبیعت را محدود میکنند و پیشرفت علوم توان از میان برداشتن و یا روشن‌سازی آنها را ندارد. لوتسه سرسختانه کار خود را از برداشت مکانیکی از طبیعت آغاز میکند، اما در نهایت بسوی پرورش یک نظریه متافیزیکی متمایل میشود.^(۳۴)

-
1. pragmatic
 2. becoming
 3. Hermann Lotze (1817-1881)
 4. Wilhelm Wundt (1832- 1920)



از طرف دیگر، برخلاف کسانی که شالوده‌های علوم را در فلسفه و متافیزیک جستجو میکردند، گروهی نیز در قالب ماده‌گرایی و یگانه‌نگاری (مونیزم) سعی کردند مسئله را در حوزه خود علوم طبیعی حل و فصل کنند و مستقلاً به این هرج و مرج سامان دهند؛ برای مثال، میتوان از نویسندگانی چون لودویگ بوشنر^۱، یاکوب مولشوت^۲ و ارنست هکل^۳ نام برد که غالب تلاش خود را در جهت توضیح جهان بوسیله اصول مقبول در علوم طبیعی صرف کردند. نظریاتی چون استوارسازی آگاهی بر پایه احساس و یا امکان توضیح تاریخ کیهان بر اساس ماده نخستین در نظر ماده‌گرایان و همچنین ادعاهایی با توسل دوباره به نظریه تکامل داروین در خصوص یگانگی طبیعت بر پایه اصل علیت و قوانین ماده و نیرو، حاصل تلاشهایی از این دست است.^(۳۵)

جهتگیری قابل توجه دیگری در مقابل اوضاع پس از هگل، رویکردی بود که تلاش میکرد با توسل به مکاتب درخشان گذشته در اروپا و احیای آنها، مأمونی برای تفکر نظری و جایگاه فلسفه در مقابل علوم طبیعی که افسارگسیخته در زمینه‌های تجربی پیش میرفتند بیابد. از جمله این مکاتب همانطور که اسپینگلبگ نیز اشاره میکند میتوان به مکاتب «نوکانتی» و «نوتومیسم»^۴ در قرن نوزدهم اشاره کرد که هر کدام بترتیب سعی کردند نگره کلی فلسفه خود را بر پایه فلسفه‌ها کانت^۵ و توماس آکوئیناس^۶ بنا کنند.

به این ترتیب طرح کلی که حاصل میشود طرح کلی فلسفه‌ی است در بحران مستمر تغییر مسیر که نفس وجود آن هنوز از بیرون تهدید میشود، بخش اعظم وجه اعتبار سابق خود را از دست داده است، نسبت به رسالت خود دچار تردید است، یا در آستانه تسلیم شدن در برابر علوم است که میکوشد با به پای آنان حرکت کند یا از طریق کاستن از کارو بار خویش یا بازگشت به مواضع رها شده سابق مأمونی میجوید. این وضعیتی بود که پدیدارشناسی جدید میبایست با آن رودر رو شود و به شکل بسیار ثمربخش و مؤثری نیز با آن رو در رو شد.^(۳۶)

1. Ludwig Buchner (1824-1899)
2. Jacob Moleschott (1822-1893)
3. Ernst Haeckel (1834-1919)
4. Neo-Thomism
5. Kant (1724-1804)
6. Thomas Aquinas (1225 -1274)



رویکرد هوسرل، احیای انقلاب دکارتی

تا اینجا تصویر مختصری از فضای فکری قرن نوزدهم و بخصوص نیمه دوم آن ارائه شد؛ تصویری که تا حد زیادی ما را با مسائل و مشکلاتی که هوسرل با آنها روبرو بود آشنا میکند. با ظهور نسبیّت‌گرایی و ضعف فلسفه در مقابل دستاوردهای شگفت‌انگیز علوم طبیعی، بحرانی فراگیر فلسفه و علم اروپا را دربرگرفته بود. در پی ظهور این بحران تلاش‌های بسیاری برای بازسازی نظری در اروپا انجام شد که از جمله آنها میتوان به دستاوردهای هوسرل در این زمینه اشاره کرد. هوسرل با تشخیص بحران فلسفه اروپایی، شرایط را مشابه با شرایطی ارزیابی میکرد که رنه دکارت در جوانی خود با آن مواجه بود. او برای دستیابی به فلسفه‌یی که در نیل به یقین توانا باشد به ضرورت «انقلاب دکارتی» دیگری اشاره نمود و چاره را در احیای ریشه‌گرایی این فیلسوف آغازگر جست. او در اینباره مینویسد:

آیا ما در این شرایط نابسامان کنونی، در وضعیتی شبیه به همان وضعیتی که دکارت در جوانی خویش با آن روبرو بود قرار نداریم؟ بنابراین آیا اکنون زمان آن نیست که ریشه‌گرایی آن فیلسوف آغازگر را از نو زنده کنیم و تولید انبوه نوشته‌های فلسفی امروز را که ملقمه‌یی است پر آشوب از سنت‌های بزرگ، از احیاگریها و از مقالات ادبی باب روز (که هدفشان نه تلاش و پژوهش بلکه تأثیرگذاری است) در معرض انقلابی دکارتی قرار دهیم و تأملات درباره فلسفه اولی را از نو آغاز کنیم؟ آیا نابسامانی وضعیت فلسفی کنونی ما در نهایت ناشی از این نیست که انگیزش‌های حاصل از این تأملات سرزندگی اولیه خود را از دست داده و روحیه مسئولیت‌پذیری ریشه‌یی فلسفی ناپدید شده است؟^(۳۷)

هوسرل ریشه‌گرایی دکارتی را بعنوان حل‌المسائل بحران علمی و فلسفی غرب معرفی میکند، اما نه بنحو بازگشت تمام و کمال به این فلسفه و به قول خود هوسرل نه «برای اقتباس جزء به جزء آن»، بلکه بنحوی انتقادی. او بیان میکند که دکارت نیز در کار فلسفی خود مرتکب خطاهایی شده است که باید شناسایی شوند تا دوباره مرتکب آنها نشویم؛ برای مثال، از نظر وی دکارت پیشاپیش و بدون نقادی، هندسه و یا بعبارت بهتر، علم طبیعی ریاضی را بمثابة ایده‌آل نظری خود انتخاب و از همان ابتدا «علم کلی» را بشکل نظامی استنتاجی براساس اصول موضوعه استوار نمود؛ در صورتی که هوسرل به هیچوجه استوارسازی فلسفه را بر اساس علوم طبیعی نمیپذیرد و بر این باور است که رویکرد دکارت در این مورد طی قرن‌ها تأثیرات مصیبت‌باری برجای نهاده است.^(۳۸)

۱۱۴



همچنین از نظر هوسرل، دکارت «اگو» را به یک اندیشه بی‌احساس و مفارق انسانی بمثابة جوهر اندیشنده و همچنین حلقه آغازین استدلال برطبق اصل علیت و یا همان اصل موضوعه شک‌ناپذیر نظام استنتاجی خود تبدیل شود که همین امر «دکارت را به پدر یاوه‌یی به نام واقع‌گرایی استعلایی (...) تبدیل کرده است».^(۳۹)

بنابراین، هوسرل در خصوص نحوه بازگشت به فلسفه دکارت چنین مینویسد:

اما آیا یگانه نوزایی برآستی ثمربخش احیای تأملات دکارتی نیست [؟]، البته نه برای اقتباس جزء به جزء آنها، بلکه در وهله اول برای عریان ساختن عمیقترین معنای بازگشت ریشه‌یی آنها به «من می‌اندیشم» [محض] و سپس احیای ارزشهای همیشگی که از آنجا سرچشمه میگیرند.^(۴۰)

همچنین چندسطر بعد اشاره میکند که باید خطاهای فریبنده‌یی را که هم دکارت و هم عصر پس از او در آنها گرفتار شدند روشن سازیم و از آنها اجتناب کنیم. او با بازگشتی انتقادی به اصل «من می‌اندیشم» شک‌ناپذیر دکارت و تأملی دوباره در این اصل آغازین، تلاش میکند تا بنیادی مطمئن برای علوم بیابد. «دست‌کم این همان راهی است که به پدیدارشناسی استعلایی منتهی شده است».^(۴۱)

از نظر هوسرل، ما باید به شناختی آغازین دست یابیم که واجد «خود-دادگی»^۱ و بدهت یقینی^۲ باشد، بنحوی که از جای دیگری گرفته نشده باشد. او در راه دستیابی به این بنیاد مطمئن، دقایق روش «تأویل پدیدارشناسانه»^۳ خود را مطرح میکند و با الهام از شک دکارتی وارد عمل میشود. بدین‌ترتیب که ابتدا با «اپوخه پدیدارشناسانه» تمامی باورهای نگرش طبیعی و علوم برآمده از آن را که واجد دادگی بدیهی نیستند به حال تعلیق درمی‌آورد و همچون دکارت به من محض به همراه حیات آگاهی و متعلقات اندیشه دست مییابد. با شرحی که هوسرل از مفهوم بدهت ارائه میدهد جهان و متعلقات آن به هیچوجه واجد تجربه‌یی بدیهی نیستند و تنها من محض و پدیدارهای متعلق آگاهی که در نگرش طبیعی اموری مسلم در جهان تلقی میشوند، بطور بدیهی داده شده‌اند.^(۴۲)

اما هوسرل برخلاف دکارت کار را در اینجا متوقف نمیکند. او تلاش میکند با

1. Self-givenness
2. adequate evidence
3. phenomenological reduction



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

دقت نظر در نتایج «اپوخه پدیدارشناسانه» آنچه را که بدست آمده بطور کامل از آلودگیهای نگرش طبیعی پاک کند و در ادامه کار نیز به ریشه‌گرایی روش خود پایبند بماند. او به این منظور از دو جنبه روش تأویل خود را بر من محض و اعیان آگاهی (پدیدارها) اعمال میکند: او از یکسو با «تأویل آیدتیک»^۱ و روش «تغییر خیالی» آن ما را بسوی «آیدوس»^۲ یا همان ذوات کلی اعیان که بنحوی «خود - داده» واجد بدهاتی یقینی هستند هدایت میکند^(۴۳) و از سوی دیگر، برای دست یافتن به «آگوی واجد بدهات خود داده یقینی، تأویل دیگری را بر «من محض» دکارتی اعمال میکند و خصوصیات روانی و هرگونه وابستگی «من» به جهان را بمثابة «زندگی روانی من» به حال تعلیق درمی‌آورد. بدین نحو، هوسرل با تعقیب موشکافانه رذپاهای نگرش طبیعی نهفته در اموری که ما بدهی می‌پنداریم و اپوخه همه آثار نگرش و باورهای طبیعی بی‌بنیاد، در نهایت به حوزه‌ی یقینی و دارای بدهات خود - داده با عنوان «سوبژکتیویته استعلایی» دست می‌یابد که از نظر وی، بنیادی تردیدناپذیر برای تأسیس فلسفه‌ی مطلوب در دسترس ما قرار خواهد داد.

نتیجه‌گیری

هوسرل کار خود را با اشاره بحرانی سراسری آغاز میکند که علوم طبیعی و انسانی، فلسفه و فرهنگ اروپا را دربر گرفته است. ریشه‌های این بحران باید در علم و فلسفه قرن نوزدهم جستجو شود؛ بحرانی که در کلیت خود به از بین رفتن وحدت در علوم و همچنین از خودبیگانگی علوم طبیعی اشاره دارد. نگاهی گذرا به فلسفه نیمه دوم قرن نوزدهم بعنوان دوره‌ی که مملو از مکاتب و جریانهای فلسفی و علمی فاقد وحدت درونی است تا حدی میتواند این رویکرد را که علاوه بر هوسرل توسط مکاتب دیگری نیز به انحاء مختلف دنبال میشد به اثبات برساند؛ مکاتبی که همگی معتقد به ورشکستگی انحاء گذشته تفکر، ضرورت از بین بردن ویرانه نظامهای فکری گذشته و همچنین تجدیدنظر بنیادین در بسیاری از مبانی خود بودند.

از زمینه‌ها و علل حدوث بحران میتوان به فروپاشی فلسفه نظری پر نفوذ هگل، پس از مرگ وی اشاره کرد که باعث پدید آمدن خلاء نظری در علم اروپا شد و همچنین نقش مهمی در ظهور نسبی‌گراییهای مختلفی همچون اصالت تاریخ،

۱۱۶

1. eidetic reduction

2. eidos

اصالت زیست‌شناسی و اصالت جامعه ایفا کرد که موجبات اضمحلال هرچه بیشتر بنیادهای نظری علوم را فراهم آوردند. تأثیر تاریخ‌گرایی مکاتب هگلی در ظهور نسبیت‌گرایی و بتبع آن بحران علوم را میتوان از طریق مکاتبی چون تاریخ‌گرایان مارکسیستی و نئومارکسیستی؛ عقاید ویلهلم دیلتای بمتابۀ یکی از تأثیرگذاران در فلسفۀ قاره‌یی بخصوص در هرمنوتیک و اگزیستانسیالیسم و همچنین نظریۀ تکامل چارلز داروین پی‌گرفت. از نظر هوسرل تاریخ‌گرایی منشأ نسبیت‌گرایهای قرن بیستم است که بنحو هم‌پیوند با اصالت روانشناسی بوجود آمده‌اند. علاوه بر این، نیچه نیز با انکار حقیقت مطلق، نقش مهمی در فلسفۀ قرن نوزدهم ایفا کرد؛ چنانکه نمیتوان نقش او را در برآمدن بحران و نسبیت‌گرایی قرن بیستم انکار کرد.

البته تلاشهایی نیز در جهت بازسازی نظام نظری اروپا صورت گرفت که از جمله آنها میتوان به سه رویکرد اصلی اشاره کرد: گروهی از دانشمندان علوم طبیعی در جستجوی یک بنیاد محکم نظری به فلسفه روی آوردند و گروه دیگری تلاش کردند فقدان نظام نظری مطلوب را در درون خود علوم طبیعی و از طریق آموزه‌های خود آنها حل و فصل کنند. برخی دیگر هم با بازگشت و بازخوانی نظامها و آموزه‌های درخشان گذشته، همچون آموزه‌های توماس آکوئیناس و ایمانوئل کانت، تلاش کردند مشکل فقدان یک نظام نظری بسنده را حل کنند و اوضاع را سرو سامان دهند.

هوسرل نیز در چنین شرایطی با تشخیص بحران فلسفه اروپایی، اوضاع را مشابه با شرایطی ارزیابی کرد که دکارت در جوانی خود با آن روبرو بود. او احیای ریشه‌گرایی دکارتی را بمتابۀ یگانه راه غلبه بر بحران غرب معرفی نمود و از اینرو تلاش کرد با بازخوانی انتقادی فلسفۀ دکارت و اجتناب از خطاهای وی، بنیادی مطمئن برای بنای فلسفه‌یی متقن و علمی بیابد. او با روش تأویل پدیدارشناسانه تمام باورها و پیش‌فرضهای فاقد بداهت یقینی را به حال تعلیق درآورد و همه چیز را به «سوژکتیویته استعلایی» تأویل نمود.

پی‌نوشتها:

۱. شجاعی، مالک؛ بادامچی، نفیسه، «بازگشت از راه استراسبورگ/ هانری کربن و تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی»، *سورۀ اندیشه*، ش ۵۰، ص ۱۶۸-۱۷۶.
۲. هوسرل، ادmond، *تأملات دکارتی، مقدمه‌یی بر پدیدارشناسی*، ص ۳۵ و ۳۶.
۳. *بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی: مقدمه‌یی بر پدیدارشناسی* *The Crisis of the European Sciences and Transcendental Phenomenology*.



4. Buckley, R. Philip, *Husserl, Heidegger and the Crisis of Philosophical Responsibility*, pp. 9-11.

5. *Ibid.*, pp.20-24.

۶. آرتور شوپنهاور (۱۸۶۰-۱۷۸۸م). فیلسوف آلمانی که معتقد بود ما جهان را بنحو ارادی به خود باز می‌نمایانیم. او هنر را بمثابة گریزگاهی از اراده صرف برای انسان معرفی می‌کرد.
۷. فوئرباخ (۱۸۷۲-۱۸۰۴م). انسان‌شناس و فیلسوف آلمانی که از شاگردان هگل بود و در نهایت به مکتب اصالت ماده گروید و از این موضع به نقد مسیحیت پرداخت. او همچنین با تأثیر بر مارکس و انگلس مقدمات مکتب مارکسیسم را فراهم نمود.
۸. فریدریش انگلس (۱۸۹۵-۱۸۲۰م) و کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸م) دو تن از فلاسفه آلمانی که به اتفاق بعنوان بنیانگذاران مکتب مارکسیسم شناخته میشوند.
۹. فلسفه‌ی ماده‌گرا که از اندیشه‌های چپ هگلی برآمده بود و برخلاف ایدئالیسم دیالکتیک هگل، روش دیالکتیک را با اصالت ماده و سیر آن در تاریخ پیوند زد.
۱۰. مکتب اصالت ماده‌ی که برخلاف ماده باوری دیالکتیک ریشه در فلسفه هگل نداشت و برآمده از ماده‌باوری علوم تجربی و باریک‌اندیشی جدی درباره آن بود. لازم بذکر است که این مکتب هیچ پیوند ذاتی با ماده باوری فلسفی ندارد. (کاپلستون، فردریک چارلز، *تاریخ فلسفه (از فیشته تا نیچه)*، ترجمه داریوش آشوری، ج ۷، ص ۳۴۴-۳۵۲).
۱۱. سورن کی‌یرکگارد (۱۸۵۵-۱۸۱۳م). فیلسوف و متکلم دانمارکی و صاحب کتاب *ترس و لرز* که بعنوان بنیانگذار مکتب اگزیستانسیالیسم شناخته شده است.
۱۲. اگزیستانسیالیسم یا هستی‌گرایی که از وجود خاص انسان بمثابة وجودی برون ایستاده سخن می‌گوید و بر تفکر انضمامی در مقابل تفکر انتزاعی اصرار می‌کند.
۱۳. جنبشی در فلسفه آلمان که با شعار بازگشت به کانت و آموزه‌های وی در خصوص مابعدالطبیعه و محدودیتهای دانش انسان رواج یافت و در پایان قرن نوزدهم نمایندگان این جنبش اکثر کرسیهای دانشگاهی را تصاحب کرده بودند (*تاریخ فلسفه (از فیشته تا نیچه)*)، ج ۷، ص ۳۵۳-۳۶۵).
۱۴. ویلهلم دیلنای (۱۹۱۱-۱۸۳۳م). تاریخ‌نگار، روانشناس و فیلسوف هرمنوتیک آلمانی و معاصر هوسرل که کرسی هگل در دانشگاه برلین به وی رسید.
۱۵. مکتبی که پیروان آن از رشته‌های علم طبیعی به فلسفه روی می‌آوردند و بدون اعتقاد به استقلال مابعدالطبیعه از علم طبیعی، بر آن بودند که دید علمی از جهان نیازمند آن است که با باریک‌اندیشی متافیزیکی کامل شود (*تاریخ فلسفه (از فیشته تا نیچه)*)، ج ۷، ص ۳۶۶).
۱۶. مکتبی حول این ادعا که علم طبیعی جزئی تنها حد و سرچشمه دانش است.
۱۷. راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ج ۳، ص ۳۹۹.
۱۸. *تاریخ فلسفه غرب (از فیشته تا نیچه)*، ج ۷، ص ۱۴.
19. Feest, Uljana (2012), 'Husserl's Crisis as a Crisis of psychology', *Studies in History and Philosophy of Science: Part C*, 43(2), pp. 493-503.
20. *Ibid.*
۲۱. اسپینگلبرگ، هربرت، جنبش پدیدارشناسی: درآمدی تاریخی، ترجمه مسعود علیا، ص ۶۵ و ۶۶.
22. Rockmore, Tom (1993), *Before and after Hegel (A Historical Introduction to Hegel's Thought)*, pp.135-143.
۲۳. *تاریخ فلسفه غرب (از فیشته تا نیچه)*، ج ۷، ص ۱۵.

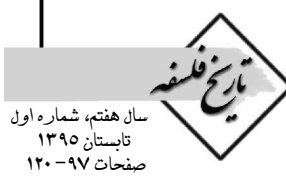
24. Baghramian, Maria, *Relativism(The Problems of Philosophy)*, pp. 54-55.
25. *Ibid.*, p 56.
۲۶. رویکرد معمول و روزمره ما به خود، جهان و اشیاء (Husserl, Ideas I, §27); رشیدیان، عبدالکریم هوسرل در متن آثارش، ص ۱۴۱-۱۵۱).
۲۷. هوسرل، ادموند، *تأملات دکارتی: مقدمه‌یی بر پدیدارشناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ص ۴۶ و ۴۷.
۲۸. عارفی، عباس، «تاریخچه نسبی‌گرایی در فلسفه علم»، *فصلنامه ذهن*، ش ۱۹، ص ۴۵.
29. J. Richards, Robert, *Darwin's Metaphysics of Mind, Darwin and Philosophy*, e. d vittorio Hoesl an christisn Illies, pp166-180.
30. Smith, D.W., *Husserl*, p.16.
۳۱. هوسرل، ادموند، *فلسفه بمثابه علم منتقن*، ترجمه بهنام آقای و سیاوش مسلمی، ص ۶۲ و ۶۳.
32. Baghramian, Maria, *op.cit.*, p.57.

۳۳. تاریخ فلسفه غرب، (از فیثسته تا نیچه)، ج ۷، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.
۳۴. همان، ص ۳۶۶-۳۷۲.
۳۵. همان، ص ۳۴۴-۳۵۲.
۳۶. جنبش پدیدارشناسی: *درآمدی تاریخی*، ص ۶۶.
۳۷. *تأملات دکارتی: مقدمه‌یی بر پدیدارشناسی*، ص ۳۶.
۳۸. همان، ص ۴۰.
۳۹. همان، ص ۶۲.
۴۰. همان، ص ۳۷.
۴۱. همان، ص ۶۲.
۴۲. همان، ص ۳۹-۶۰.
۴۳. همان، ص ۱۱۸-۱۲۳.

منابع فارسی:

۱. اسپیکلبرگ، هربرت، *جنبش پدیدارشناسی: درآمدی تاریخی*، ترجمه مسعود علیا، تهران، مینوی خرد، ج ۱، چ ۲، ۱۳۹۲.
۲. راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ج ۳، چ ۲، ۱۳۵۱.
۳. شجاعی، مالک؛ بادامچی، نفیسه، «بازگشت از راه استراسبورگ/هانری کربن و تاریخ‌نگاری فلسفه اسلامی»، *سوره اندیشه*، ۵۰، ۱۳۹۰.
۴. عارفی، عباس، «تاریخچه نسبی‌گرایی در فلسفه علم»، *فصلنامه ذهن*، ش ۱۹، ۱۳۸۳.
۵. کاپلستون، فردریک چارلز، *تاریخ فلسفه غرب (از فیثسته تا نیچه)*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۷، چ ۵، ۱۳۸۸.
۶. هوسرل، ادموند، *ایده پدیدارشناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳، ۱۳۹۲ ب.

۱۱۹



سید مسعود سیف، افشین مؤذن؛ بررسی نگره بحران در نظر هوسرل و زمینه‌های آن در فلسفه قرن نوزدهم اروپا

سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵
صفحات ۹۷-۱۲۰

۷. _____، تأملات دکارتی: مقدمه‌یی بر پدیدارشناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، چ ۵، ۱۳۹۲ الف.
۸. _____، فلسفه بمتابه علم متعین، ترجمه بهنام آقایی و سیاوش مسلمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۹.

منابع انگلیسی:

1. Baghramian, Maria, *Relativism(The Problems of Philosophy)*, London, Routledge, 2004.
2. Buckley, R. Philip, *Husserl, Heidegger and the Crisis of Philosophical Responsibility*, New York, Springer, 1959.
3. Feest, Uljana, "Husserl's Crisis as a Crisis of Psychology", *Studies in History and Philosophy of Science: Part C*, 43(2), 2012.
4. Richards, J., Robert, *Darwin's Metaphysics of Mind*, *Darwin and Philosophy*, ed. vittorio Hoesl an christisn Illies, Notre dam, Notre dam University Press, 2005.
5. Rockmore, Tom, *Before and after Hegel(A Historical Introduction to Hegel's Thought)*, California, University of California Press, 1993.
6. Smith, D.W., *Husserl*, London and New York, Rutledge, 2007.